

مسعود حسینی

خبرنگار آزاد، در سفر به هلمند

تهیه و ترتیب : ع. نایبخیل

## یک هفته با سربازان امریکایی در گرمسیر هلمند

### گرمسیر شاهد درگیری سختی میان طالبان و نیروهای امریکایی بوده است

وقتی کاروان زرهپوش های امریکایی به گرمسیر نزدیک می شد، آنچه از دور نمایان بود، ویرانی و خانه های خالی از سکنه بود که حس عجیب توام با ترس را به آدم می داد.

مغازه های درهم شکسته، داروخانه های تاراج شده و به هم ریخته، شیشه های شکسته، دیوارهای که بر اثر برخورد گلوله توپ و تفنگ ویران شده و تنها مشتی از خاک و گل از آن برج مانده و دروازه ها و خانه های شکسته و ریخته ای که معلوم نیست صاحبان اصلی آن به کجا آواره شده اند.

از پنجره کوچک موتر نظامی که من در آن نشسته بودم، به بیرون نگاه می کردم اما هیچ فرد غیرنظامی را در کنار جاده ندیدم.

از من، به عنوان یک خبرنگار عکاس دعوت شده بود تا تفنگداران دریایی امریکا را در "نبرد سختی" با گروه طالبان در گرمسیر همراهی کنم.



## خانه روستایی یا پایگاه نظامی

از درون شهرک گرمسیر گذشتیم و از یک پل مؤقت جنگی عبور کردیم و بعد از آن هم، حدود یک ساعت راه پیمودیم تا به روستایی رسیدیم که به دلیل عدم دسترسی من به مردم محل، هیچگاه نتوانستم نام آن روستا را بدانم.

نظامیان امریکایی، این روستا را نیز به نام گرمسیر می شناختند.

بیشتر سربازان امریکایی در گرمسیر جوانانی بودند که می گفتند برای "کسب تجربه" آمده اند.

در یک راه پر از گرد و خاک از موتر پیاده شدم و به سمت پایگاه نظامی امریکایی ها حرکت کردم. این پایگاه در درون یک خانه روستایی ساخته شده بود که نیروهای امریکایی ادعا می کردند قبلاً در آن افراد طالبان مستقر بوده اند و مزرعه کوچک خشخاش نیز در کنار آن قرار داشت.

از یک تن تفنگداران امریکایی پرسیدم که چه شواهدی دارند که این خانه، زمانی محل بود و باش طالبان بوده است؟

جوابی که از او گرفتم، برایم جالب بود. او گفت که در این خانه چند جلد کتاب مذهبی و سه جلد قرآن را یافته اند و یک اسلحه کهنه و فرسوده ای که استفاده از آن تقریباً ناممکن بود.

یافتن این وسایل از این خانه، برای سربازان امریکایی، دلیل حضور طالبان در آن بود، در حالی که در هر خانه در سراسر افغانستان، چندین قرآن و کتاب های مذهبی وجود دارد، اما هیچکدام پناه گاه طالبان نیست.

به اتاق های دیگر در این خانه سر زدم. لباس های زنانه و کودکانه، وسایل ساده و ابتدایی آرایش زنانه، گوشواره و برخی از وسایل دیگری که در یک زندگی ساده از آن استفاده می شود، در اطراف اتاق ها پخش شده بود.

دو خانه دیگر در پهلوئی این خانه نیز به سنگر امریکایی ها تبدیل شده بود و سلاح های سبک و نیمه سنگین خود را به آنجا منتقل کرده بودند.

## جنگ هالیوودی

### بازی با گژدم

بخشی از سرگرمی سربازان این بود که یک گژدم و یک چلپاسه را یکجا در درون یک ظرف می گذاشتند تا با هم بجنگند، واحد نظامی که من در آن قرار داشتم، متشکل از پانزده تا بیست تفنگدار

دریایی امریکایی بود که سن هیچکدام از نوزده تا بیست و یک سال بیشتر نبود. این سربازان ، کسانی بودند که در خط مقدم جنگ علیه طالبان قرار داشتند.

این سربازان خیلی جوان بودند ، به شکلی که جنگ با طالبان برای بسیاری از آنها به مثابه صحنه های از فیلم های پرهیجان هالیوود می نمود ، و زمانی که برایم از کارکرد های خود تعریف می کردند، این حس در حرفهایشان به صورت واضح خود را نشان می داد.

## جنگ گژدم و چلپاسه

تفنگداران امریکایی روزها خود را با حیوانات و خزنده ها سرگرم می کردند. بخشی از این سرگرمی این بود که یک گژدم (عقرب) و یک چلپاسه (مارمولک) را یکجا در درون یک ظرف می گذاشتند تا با هم بجنگند و بعد فریاد های شادی سر می دادند.

آن عده از سربازانی که من با آنها صحبت کردم، درست نمی دانستند افغانستان چگونه کشوری است و آنها برای چه به اینجا آمده اند، ولی همه معتقد بودند که به افغانستان فرستاده شده اند تا "آموزش ببینند و تجربه کسب کنند."

## عملیات بامدادی

در این مدت (یک هفته) هیچگاه از سوی فرماندهان امریکایی اجازه صحبت با مردم غیرنظامی گرمسیر را نیافتیم.

در یکی از شبها که قرار بود صبح روز بعد آن ، عملیات سنگینی در گرمسیر آغاز شود، فرماندهان امریکایی از من خواستند محل را ترک کنم.

این فرماندهان با تقاضای من که خواهان حضور در محل بودم ، موافقت نکردند و از من خواستند بار و بستره خود را جمع کنم و با یک کاروان زرهپوش دیگر که قصد ترک محل را داشت، همراه شوم.



کاروان جدید ما حوالی ساعت ۹ شب، در میان یک تاریکی سنگین حرکت کرد. اندکی بعد صداهای مهیب انفجار زمین را می لرزاند و صدای غرش جت های جنگی، خبر از آغاز جنگ سختی در گرمسیر می داد.

ما سرانجام به یک دشت رسیدیم و در قلب آن، موتر حامل ما توقف کرد.

یکی از تفنگداران امریکایی که چهره اش را به دلیل تاریکی هوا نمی دیدم، به من گفت که باید تا پایان این عملیات در همین دشت باقی بمانیم.

### حیوانات سرگردان

ما از دور، صدای انفجارهای مهیبی را می شنیدیم. همین جا بود که فرار حیوانات را نیز از محل جنگ دیدم و حتی یک اسب که راه و صاحب اش را گم کرده و به سمت ما آمده بود، بامداد همان روز نیز راه زیادی را به دنبال کاروان ما می دوید.

بدین گونه اقامت یک هفته ای ام در گرمسیر پایان می یافت، بدون اینکه قادر شوم با مردم محل در مورد زندگی شان و برخورد نیروهای درگیر با آنان، صحبت کنم.

در این مدت ، هیچگاه از سوی فرماندهان امریکایی اجازه صحبت با مردم غیرنظامی گرمسیر را نیافتیم.

ما شهرک گرمسیر را ترک می کردیم و زمانی که نگاهم به خانه های فروریخته ناشی از جنگ در این شهرک افتاد، با خود فکر کردم که آیا این نبرد چه زمانی پایان خواهد یافت؟

06062008

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)